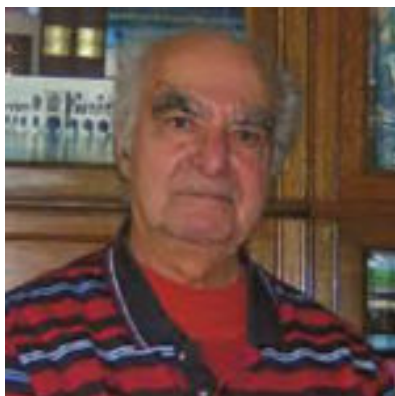


# درگذشت یک مصدقی و یار خلیل ملکی



## امیر پیشداد (۱۳۵۷-۱۳۹۷)

6 اسفند ماه 1397

امیر پیشداد چهره آشنا و همواره مبارزه سالها در راه استقلال، آزادی و برابری مردمان، دیگر در میان ما نیست. دیگر نه نگاه نافذش بر چهره ما خواهد نشست و نه سخن او را که با واژه هایی گزیده از سر دقت و فراست و بی هیچ عاریتی از کلمات خارجی بیان می شد به گوش خواهیم شنود. خط خوش او را که همواره پیام گرم مهر و دوستی و راستی بود، دیگر نخواهیم خواند. امیر متانت و وقار بود.

امیر پزشک بود و تحصیلات پزشکی خود را که در دانشگاه تهران آغاز کرده بود در دانشگاه پاریس تا بالاترین سطوح تخصصی به پایان رسانده بود. برای او پزشکی طریق مال اندوزی و کسب ثروت نبود. در درد و رنج و اضطراب و دلهره دیگران آرام و قرار نداشت. همه همدردی و همدلی و همراهی بود. صبور و پرحوصله و شنوا: در طی هم این سالها اندک نبودند هموطنانی که در جست و جوی درمان درد و بیماری به این سوی جهان و به سراغ امیر می آمدند، به یمن دانش پزشکی امیر و راهنماییهای او، آرامش و قرار تندرستی و سلامت را باز می یافتند. امیر از بنیانگذاران اصلی "انجمن پزشکان ایرانی در فرانسه" بود و در این انجمن، چندین بار به عضویت هیئت مدیره

انجمن و نیز به مقام دبیر کل انجمن برگزیده شد.

درسالهای تحصیل دانشگاهی، چه در ایران و چه در خارج از ایران، امیر از فعالان پایدار سندیکالیسم دانشجویی بود؛ در ایران از گردانندگان هفته نام‌ [ ] "دانشجویان ایران" (۳۰ مهر ۱۳۳۰ - تیر ۱۳۳۲) بود و از بنیانگذاران "سازمان ملی دانشجویان ایران" (زمستان ۱۳۳۱). زمانی هم که به ادامه و تکمیل تحصیلات به فرانسه آمد (تابستان ۱۳۳۴) از کوشش و فعالیت در این راه باز نایستاد. از جمله به همت کسانی چون او بود که "اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه" از نو رونقی گرفت. فصلنامه ای که خود را "ناشر افکار دانشجویان ایرانی در اروپا" می خواست و نخستین مظهر همکاری دانشجویان ایرانی در کشورهای اروپای غربی گردید، "نام‌ [ ] پرسی" (شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۳۸)، بی او نمی شد و نمی توانست بود. فصلنامه ای که انتشارش با استقبال فراوان اتحادیه های دانشجویان ایرانی در کشورهای مختلف اروپایی روبرو شد و با مباحثی که طرح کرد و آشنائیها و همکاریهایی که برانگیخت، سنگ بنای "کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا" گردید. از همین رو کنفدراسیون در نخستین کنگره عمومی خود (لندن، دسامبر ۱۹۵۸) تصویب کرد که ازین پس انتشار "نام‌ [ ] پرسی" را بر عهده گیرد. و این چنین بود که در تمام سالهای فعالیت کنفدراسیون، انتشار "نام‌ [ ] پرسی" به عنوان "ارگان تحقیقی" کنفدراسیون ادامه یافت.

از میان هم‌ [ ] آنچه امیر بود و گفت و نوشت و کرد، چه بسا مهمترین آنها، حضور فعال و مشارکت هموار [ ] او بود در مبارزه برای دستیابی به آرمانهای استقلال، آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم. سالهای آغازین جوانی امیر و نسل او، سالهای پیدایش و گسترش نهضت ملی کردن نفت ایران بود، نهضت بزرگی که پیام آور استقلال و آزادی بود و نه تنها در ایران که در بخش بزرگی از آنچه بعدها "جهان سوم" نامیده شد طنینی لرزه افکن انداخته بود. امیرهم، چون هزاران هزار زن و مرد و پیر و جوان دیگر، به صف پیکارگران و جویندگان استقلال و آزادی و برابری پیوست و ازین پس درین راه همچنان ثابت قدم ماند. سراسر این حضور و مشارکت و فعالیت پایدار را دو نام در ذهنها مجسم می کند: مصدق و ملکی.

مصدق که آزادی بود و حکومت قانون و رفتار و کرداری مبتنی بر اصول و رویه های دموکراتیک. مصدق که استقلال بود و "موازنه منفی" و بویژه ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران. امیر که به همراه گروهی از دانشجویان به دیدار مصدق رفته بود، هر زمان که ازین دیدار می

گفت کلماتش تنها یاد نبود که یکسره شوق و شور و هیجان می شد. دیده بود که با مصدق، جامع<sup>۱</sup> ایرانی در راه استقلال و آبادانی و آزادی گام گذاشته است و سرافرازی و خجستگی را در برابر دارد.

ملکی که از سوسیالیسمی می گفت مستقل و غیروابسته به این یا آن قدرت جهانی. ملکی، استقلال در اندیشه، جسارت در عمل و روشن بینی سیاسی بود. امیر از فعالان حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) بود. و از جمله به سردبیری او بود که دور<sup>۲</sup> دوم ماهنام<sup>۳</sup> "علم و زندگی" (صاحب امتیاز و مدیر مسئول: خلیل ملکی) انتشار یافت (فروردین - تیر ۱۳۳۲). او در سالهای تحصیل و اقامت در اروپا، کوشش در راه سوسیالیسمی مستقل و غیر اردوگاهی را هرگز رها نکرد؛ امیر از بانیان و پایه گذاران اصلی "جامع<sup>۴</sup> سوسیالیستهای ایرانی در اروپا" (۱۳۳۸) بود. و تا آن زمان که "جامعه" فعال بود او هم از گردانندگان و مسئولان اصلی آن بود و هم<sup>۵</sup> توان خود را در خدمت به اهداف جامعه بسیج می کرد. بدون او نه ماهنام<sup>۶</sup> "سوسیالیسم" می توانست وجودی داشته باشد و نه خبرنامه ای در کار بود که از مبارزات و مقاومتهای ایران بنویسد و ازین دادگاه و از آن اعتصاب و اعتراض خبری برساند و نه کتابها و جزوه ها و نشریات دیگر.

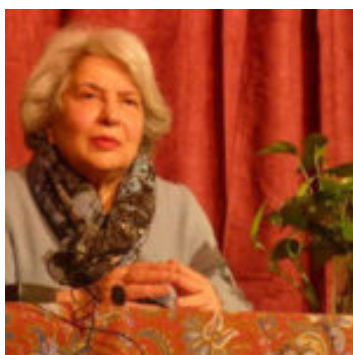
امیر، خودسری و خودکامگی را بر نمی تابید. در برابر ظلم و سرکوب و خفقان و زندان و شکنجه و اعدام یکپارچه فریاد خشم و اعتراض می شد. و هرگز و در طی سالیان از تلاش و کوشش در راه آرمانهای آزادی، استقلال، برابری و بهروزی مردمان باز نایستاد و در این راه، در کمال یکدلی و یکرنگی، هر آنچه می توانست با صمیمیت و از سر عقیده و اعتقاد انجام داد.

یادش بیدار و پایدار.

نعمت آزر؛ فرهاد آسور؛ مریم آسور؛ داریوش آشوری؛ آرمن آبدالیان؛ فریدون احمدی؛ نادر اسکوئی؛ ایرج اشراقی؛ احمد اشرف؛ رضا اغنمی؛ صدرالدین الهی؛ بابک امیرخسروی؛ محمد امینی؛ فریدون بابائی؛ خامنه؛ فیروز باقرزاده؛ مهران براتی؛ فرامرز بهار؛ سهراب بهداد؛ ناصر پاکدامن؛ تقی تام؛ منیژه تام؛ حمید جاذب؛ بابک جزنی؛ میهن جزنی؛ محمد جلالی (م.سحر)؛ فرشید جمالی؛ محمدرضا جواهریان؛ لیلی حاج سیدجوادی؛ نگار حاج سیدجوادی؛ مهدی خانبا با تهرانی؛ احتشام

درخشانی؛ محمدرضا رادمنش؛ منوچهر رسا؛ علی رضوی؛ محمود رفیع؛  
فرهمند رکنی؛ احمد رناسی؛ سعید رهنما؛ مجید زربخش؛ ساقی ساعدلو؛  
فرانسواز ساعدلو-توماس؛ هوشمند ساعدلو؛ نیما ساعدلو؛ هوشنگ  
سیّاح؛ خسرو سیف؛ محمدرضا شالگونی؛ الاله شکرایی؛ حماد شیبانی؛  
علی شیرازی؛ حمید عروجی؛ همایون علی زاده؛ آنا عنایت؛ بیژن  
فؤادی؛ فرهنگ قاسمی؛ شهرام قنبری؛ مینو قندهاریان؛ کیان  
کاتوزیان-حاج سیدجوادی؛ همایون کاتوزیان؛ کاظم کردوانی؛ علی  
کشتگر؛ اسفندیار کریمی؛ بهاره کشاورز صدر؛ زریون کشاورز صدر؛  
مازیار کشاورز صدر؛ حسن کیان زاد؛ علی گوشه؛ کریم لاهیجی؛ علی  
متین دفتری؛ مریم متین دفتری؛ هدایت متین دفتری؛ نوش آذر مجللی؛  
هادی مرتضوی؛ احمد مشعوف؛ بهروز معظمی؛ شیوا معیری؛ عباس معیری؛  
مجتبی مفیدی؛ البرز ملک؛ مگّی ملک؛ باقر مؤمنی؛ نیو نابت؛ شیدا  
نبوی؛ علی ندیمی؛ شیدان وثیق؛ محسن یلفانی.

## از یاد نخواهیم برد!



فرنگیس حبیبی

۳ اذر ۱۳۲۶ (25 نوامبر 1945) - ۲۷ بهمن ۱۳۹۷ (۱۶ فوریه ۲۰۱۹)

فرنگیس حبیبی، جامعه شناس، نویسنده، مترجم و روزنامه نگار برجسته در ساعت ۶ و نیم صبح روز شنبه ۲۷ بهمن ۱۳۹۷ - ۱۶ فوریه ۲۰۱۹ برای همیشه چشم بر هم نهاد و خانواده، خویشان و یاران پر شمار خود را تنها گذاشت.

فرنگیس از زنان برجسته و فرهیخته، و از مدافعان حقوق زن، انسانی مهربان، بردبار، آرام و دلنشین و بی تکلف بود. به ادبیات ایران به ویژه به ادبیات زنان و طنز در ادبیات علاقه وافری داشت و در این زمینه کارهای ناتمامی از او بجای مانده است.

به زبان فرانسه نیز می نوشت و آخرین نوشته اش با عنوان «جنگ با من از دور سخن گفته است» اندک زمانی پیش از درگذشت وی در پاریس انتشار یافت و بلافاصله مورد استقبال قرار گرفت. این کتاب که به سبک «قطعه نویسی» نگاشته شده، جنبه هائی از تاریخ را که خود زیسته است، با طنز هائی شیرین و روایاتی دلنشین به هم آمیخته است.

او مقالات زیادی را تدوین نموده و ترجمه هائی نیز به زبان فارسی منتشر نموده است. ولی متأسفانه نتوانست آخرین ترجمه خود «یک میلیون انقلاب آرام» را منتشر نماید.

فرنگیس حبیبی چهره شناخته شده ای در عرصه روزنامه نگاری نیز بود. او سالها در بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه در سمت های گوناگون، از جمله مسئولیت آن، فعالیت پرباری داشته است.

ما از دست رفتن فرنگیس عزیز را به خانواده رضوی ناظر، به همسر گرامی او رضا ناظر و فرزندان عزیزش، نرگس و بامداد و به برادرش سروش حبیبی و دیگر اعضای خانواده حبیبی تسلیت گفته، خود را در این اندوه شریک می دانیم. ما یاد و خاطره فرنگیس عزیز را گرامی می داریم و وجود پر تلاش و خستگی ناپذیرش را فراموش نخواهیم کرد.

با امضاهای دوستان و آشنایان فرنگیس حبیبی.

برگرفته از سایت عصر نو

---

## انور خامه ای، آخرین بازمانده

# گروه «۵۳ نفر» درگذشت (1295) - (1397)

انور خامه‌ای یکی از بنیانگذاران حزب توده و آخرین بازمانده گروه ۵۳ نفر در بیمارستانی در کرج در ۱۰۲ سالگی در اثر پیامدهای نارسایی ریوی و کهلوت سن درگذشت. یکی از نسل کمیابی که دیگر در میان ما نیست.

دکتر انور خامه‌ای، آخرین بازمانده «گروه ۵۳ نفر» درگذشت

به گزارش خبرگزاری‌های داخلی دکتر انور خامه‌ای که به دلیل کهولت سن و نارسایی ریوی در بیمارستانی در کرج بستری شده بود، صبح سه‌شنبه ۲۹ آبان درگذشته. خبر درگذشت او اما با یک روز تأخیر منتشر شده است.

انور خامه‌ای در ۲۹ اسفند ۱۲۹۵ به دنیا آمد و در شش سالگی به مدرسه رفت. در سال ۱۳۱۳ در دانشکده صنعتی در رشته مهندسی شیمی ادامه تحصیل داد. انور خامه‌ای در زمان دانشجویی با گروه ۵۳ نفر آشنا شد و فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. در سال ۱۳۱۶ گروه ۵۳ نفر به اتهام توطئه و مرام اشتراکی بازداشت شدند. نتیجه محاکمه ۵۳ نفر برای خامه‌ای، شش سال زندان بود که در مهرماه ۱۳۲۰ با یک سال تخفیف از زندان آزاد شد.

انور خامه‌ای در بهمن ۱۳۲۱ به استخدام دبیرستان صنعتی درآمد و دبیری را آغاز کرد و در سال ۱۳۳۲ به عضویت حزب توده درآمد که غالب اعضای اصلی آن از گروه ۵۳ نفر بودند. انور خامه‌ای در کادر حزب توده سردبیر و اداره‌کننده روزنامه «رهبر ارگان» حزب توده هم بود. در مرداد ۱۳۲۵ از طرف حزب توده به عنوان نماینده مطبوعات ایران به کنگره پاریس رفت و سپس به عنوان نماینده دانشجویان ایران در کنگره بین‌المللی جوانان در پراگ شرکت کرد و در این دوران سفرهایی به مسکو نمود. دیدار با ابوالقاسم لاهوتی از خاطرات شنیدنی اوست در این سفر. شرح این خاطرات در کتاب سال‌های پرآشوب» از آخرین تألیفها و آثار خامه‌ای آمده است. خامه‌ای در یکی از نشست‌های «عصر پنجشنبه» بخارا می‌گوید:

«در بلگراد ملاقات با مارشال تیتو برایم پیش آمد که خودش یک قصه جداگانه است. به مسکو که رسیدم باید مدتی می‌ماندیم تا ترتیب

بازگشت من داده شود. در مسکو با جمشید کشاورز دیدار کردم و او ترتیب ملاقات با لاهوتی را داد. حتماً می‌دانید لاهوتی تنها کسی بود که از تصفیه‌های استالین جان سالم به در برد. از میان هزاران کمونیست ایرانی که پیش از جنگ جهانی دوم به شوروی مهاجرت کردند و با امید رفتند عده کمی زنده ماندند. لاهوتی مورد توجه روس‌ها بود و در آپارتمانی که روس‌ها به او داده بودند زندگی می‌کرد. در اولین دیدار به من گفت که یک روز را تعیین کنم تا با او به ویلایی در حومه مسکو برویم و رفتیم. بیشتر از این دعوت منظورش خلوت کردن دور از چشم پلیس و جاسوس بود. مطلبی که در لاهوتی برایم خیلی جالب آمد عشق و علاقه او به ایران به خصوص به زادگاهش کرمانشاه بود. می‌گفت دولت شوروی به او اجازه خروج نمی‌دهد (...). موقع رفتن از مسکو، لاهوتی نامه‌ای به همراه آخرین عکس پسرش را به من داد تا از تهران برای خانواده‌اش در کرمانشاه پست کنم که کردم.»

دکتر انور خامه‌ای به علت اعتراض به سیاست‌های کمیته مرکزی حزب توده در دی ۱۳۲۶ به همراه خلیل ملکی، جلال آل احمد، فریدون توللی و تنی چند از حزب توده انشعاب کرد. به دنبال محدودیت‌های سیاسی، انور خامه‌ای دوباره به تدریس ریاضی در دبیرستان‌های تهران روی آورد.

با شکل‌گیری جنبش ملی شدن صنعت نفت، دکتر خامه‌ای به همراه چند تن از همفکران خود روزنامه «جهان ما» و «حجار» را منتشر کرد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد بازداشت و پس از مدتی از زندان آزاد شد. دکتر خامه‌ای برای ادامه تحصیلش به دانشگاه هایدلبرگ رفت و در رشته اقتصاد به مطالعه پرداخت. در همین زمینه تحصیلات خود را دانشگاه فرایبورگ سوئیس دنبال کرد و موفق شد رساله دکترای خود را بگذارند.

در بازگشت به ایران اجازه کار به او در دانشگاه تهران ندادند و به صورت غیررسمی در پژوهشگاه علوم انسانی وابسته به وزارت علوم کار می‌کرد. دکتر خامه‌ای از جمله معدود رهبران حزب توده بود که استالینسم را نقد می‌کرد. او در این زمینه کتابی به زبان فرانسه با عنوان «تجدید نظرطلبی از مارکس تا مائو» نوشت که بارها در فرانسه تجدید چاپ شد. این کتاب بعدها در ایران توسط او ترجمه شد.

از دیگر آثار دکتر خامه‌ای می‌توان از کتاب‌های «چهار چهره: نیما یوشیج، صادق هدایت، عبدالحسین نوشین و ذبیح بهروز» نام برد که در سال ۱۳۶۸ منتشر شد. کتاب «اقتصاد بدون نفت» که تحلیلی است کاملاً

تخصصی در سال ۱۳۶۹ به چاپ رسید. «فرهنگ سیاست و تحول اجتماعی» و «محتآباد» از دیگر آثار اوست.

خامه‌ای سال‌هایی را در معاشرت با صادق هدایت گذرانده است. او درباره آن سال‌ها گفته است:

«پنج سال از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ را بیشتر با هدایت گذراندم. یادم است که غالباً روزها در کافه فردوسی بود و سرشب هم در کافه رستوران کنتینانتال که درست روبه‌روی هم بودند. از کسانی که آن موقع‌ها نزد صادق هدایت می‌آمدند صبحی مهتدی، خانلری و شهید نورایی بود. رحمت الهی و احسان طبری هم می‌آمدند. آقا بزرگ و چوبک، رضوی نامی که از دوستان هدایت بود می‌آمد. و همیشه این هدایت بود که مجلس را به دست داشت. قدرت بیان هدایت را نزد کسی ندیدم. اختصاص به خودش داشت. با طنز و متلک و حرف‌هایی که خاص خود هدایت بود. یعنی اصلاً خودش می‌ساخت. همه را مجذوب می‌کرد و دیگران واقعاً رنگی نداشتند. در حضور او تسلیم بودند.»

رفاقت انور خامه‌ای با جلال آل احمد چنان بود که او مجموعه داستان «محتآباد» را به او هدیه کرد. خامه‌ای درباره آل‌احمد گفته است:

«او جوانی بود که قدرت فکری و سری پر سودا داشت. او عضو حزب توده شد و از مطبوعات حزب استفاده کرد اما خودش هم توان زیادی داشت. من او را دوست داشتم و همیشه به او فرصت می‌دادم تا نوشته‌هایش را بتواند به چاپ برساند. نیما هم او را خیلی دوست داشت.»

خامه‌ای رفاقتی هم با نیما یوشیج داشت:

«من نیما یوشیج را اولین بار در پاییز ۱۳۱۵ در حیاط مدرسه صنعتی ایران و آلمان دیدم. من دانشجوی شیمی بودم و نیما دبیر ادبیات دبیرستان صنعتی. "فسانه" را خوانده بودم. روابط من با نیما در مدرسه صنعتی زیاد دوام نیاورد چرا که مرا دستگیر کردند.»

بعد از رهایی از زندان اما معاشرت او با نیما ادامه یافت. خامه‌ای شرح این دیدارها و دوستی‌ها را در کتاب «چهار چهره: نیما یوشیج، صادق هدایت، عبدالحسین نوشین و ذبیح بهروز» آورده است.

دکتر انور خامه‌ای وصیت کرده جسدش را به دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تهران برای انجام تحقیقات بسپارند.



سخنرانی انور خامه‌ای درباره نهضت ملی و دکتر محمد مصدق

برگرفته از

[Facebook](#)[Twitter](#)[Balatarin](#)[Flipboard](#)[Print](#)[Email](#)

و رادیو زمانه

<https://www.radiozamaneh.com/420763>

---

# اعلامیه جمعیه سوگِ علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی

علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، روشنفکر برجسته و نویسنده و روزنامه‌نگار آزاده و ترقی‌خواه میهن‌مان در روز سه‌شنبه پنجم تیرماه ۱۳۹۷ برابر با ۲۶ ژوئن ۲۰۱۸ جهان ما را وانهاد.

علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی از جوانی وارد عرصه فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی شد و تا پایان زندگی شریفانه‌اش، مبارز خستگی‌ناپذیر راه آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی باقی ماند. در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت از روز نخست از پشتیبانان دولت ملی و نهضت ملی ایران به‌رهبری دکتر مصدق بود. در دوران دانشجویی‌اش از فعالان «اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه» و طرفدار دولت مصدق بود و در سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰) نشریه «اندیشه» را در پاریس منتشر کرد. در بازگشت به ایران از آغاز به «حزب زحمتکشان ملت ایران» پیوست و از گردانندگان اصلی روزنامه «شاهد» (حزب زحمتکشان ایران) بود و پس از انشعاب این حزب و جدا شدن نیروی‌های طرفدار نهضت ملی از مظفر بقایی، سردبیری روزنامه «نیروی سوم» ارگان «حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم» را به‌عهده داشت. همچنین از همکاران اصلی نشریه‌های «علم و

زندگی» (نشریه‌ی متعلق به «نیروی سوم» به‌رهبی خلیل ملکی) و «اندیشه و هنر» بود. علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی تا پایان عمر راهِ عدالت‌جویانه و مستقلِ «خط سوم» و «چپ مستقل» ملکی را گرامی می‌داشت و به آرمان‌های ملی و ترقی‌خواهانه‌ی دکتر مصدق وفادار ماند.

علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی پس از کودتای ۲۸ مرداد تا زمان انقلاب هرگز مسئولیت دولتی نپذیرفت و با استقلال فکری و نگاهِ متعهدانه‌ی روشنفکری به فعالیت‌های خود در عرصه‌ی نویسندگی و روزنامه‌نگاری تحلیلی ادامه داد. چه در ستون ثابتی که در روزنامه‌ی کیهان (تا سال ۱۳۵۰) داشت و چه در مقام سردبیرِ «کیهان هفته» و چه در دیگر نوشته‌های خود با قلمی شیوا و جاندار و با نگاهی تحلیلی به شکافتن مشکلات و تنگناهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی ایران می‌پرداخت. و در مقاله‌هایش در نشریه‌ی «نگین» دغدغه‌های میهن‌دوستانه و آرمان‌های بشردوستانه‌اش را در چارچوب نگاه و نهضت غیرمتعهدها، و خط سوم خلیل ملکی، دنبال می‌کرد. آنگاه که با فشار دستگاه حکومتی روبه‌رو می‌شد با نامِ مستعار «آگاه» می‌نوشت تا آنکه از سوی حکومت شاه ممنوع‌القلم شد. سه مجموعه مقاله‌ی «از اعماق»، «ارزیابی ارزش‌ها»، «بحران ارزش‌ها»ی علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی که پیش از انقلاب منتشر شد، از معتبرترین و اثرگذارترین نوشته‌های روشنفکران آن دوران ایران است. پیش از انقلاب در خبرنامه‌های «جنبش» (که به‌صورت زیراکسی منتشر می‌شد و انتشار نخستین شماره‌ی آن در ۲۰ اسفند ۱۳۵۶ است) نیز قلم زد و بعد از انقلاب در هفته‌ی نامه «جنبش» (نشریه‌ی «گروه سیاسی جنبش برای آزادی» که سردبیر آن اسلام کاظمیه بود) مقاله می‌نوشت تا آنکه در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۹ به این دفتر حمله و اموال آن غارت شد و مجبور به زندگی مخفی و سپس ترک ایران گردید.

در پی سخنرانی شاه در مراسم ششم بهمن ۱۳۵۴ و پذیرشِ تلویحی وجود فساد در دستگاه اداری و لزوم مبارزه با آن و تشکیل کمیسیونی (متشکل از نخست‌وزیر و چند وزیر و رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی)، در ۲۷ بهمن ۱۳۵۴ علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی نامه‌ای سرگشاده در ۳۰ صفحه و به‌صورت دست‌نویس خطاب به نصرت‌الله معینیان، رئیس‌دفتر مخصوص شاه، با عنوان «فساد در دستگاه‌های دولت» نوشت. در این نامه افزون بر طرح مفصل و جامعِ موضوع فساد در دولت و حکومت و ریشه‌های آن، به اختناق سیاسی، شکنجه و... نیز پرداخته می‌شود («شیوه‌های مهیب و وحشتناکی که در زندان‌ها و بازجویی‌ها و محاکمات سیاسی اعمال» می‌شود و «خشن‌ترین روش‌های پلیسی با هرگونه عقیده مخالف» به‌کار برده می‌شود). حاج‌سیدجوادی نخستین کسی بود که در آن وضعیت

پُر مخاطره و در آن جوّ اربعاب و اختناق دست به چنین کاری زد. این نامه زمانی نوشته شد که هنوز نه کوچک‌ترین نشانه‌ای از اعتراض‌های بزرگ مردمی وجود داشت و نه هیچ خبری از سیاست "حقوق بشر"ی کارتر در میان بود. این نامه بازتاب بسیار گسترده‌ای چه در ایران و چه در خارج کشور داشت. در ۲۰ دی‌ماه ۱۳۵۵ علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی نامه‌ی دوم خود را در بیش از ۲۰۰ صفحه‌ی تایپ شده و باز از طریق معینیان، برای شاه فرستاد. این نامه، دادخواستی مستند و مستدل و مشروح علیه دیکتاتوری شاه و نتایج سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی آن در ایران است. حاج‌سیدجوادی از موضع مدافع قانون اساسی مشروطه و در همان خط دکتر مصدق (که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت) شاه را مخاطب قرار می‌دهد و پیش از هر چیز به حدود و اختیارات شاه در قانون اساسی و تلقی محمدرضا شاه از منصب و اختیاراتش و مداخلات گسترده او در همه‌ی امور کشور از صدر تا ذیل می‌پردازد.

چهارده ماه پیش از انقلاب که "جمعیت دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران" در تهران تشکیل شد، علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی یکی از اعضای مؤسس آن بود و به‌عنوان نایب‌رئیس این جمعیت انتخاب شد و در نامه‌ای که به تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۷۷ (برابر با ۲۶ آذر ۱۳۵۶) خطاب به دبیرکل سازمان ملل متحد خبر تشکیل این جمعیت داده شد، یکی از دو نویسنده‌ی تنظیم‌کننده‌ی متن نامه بود.

علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی از امضاکنندگان «بیانیه دربار» کنگره نویسندگان» (اول اسفند ۱۳۴۶) و از بنیان‌گذاران «کانون نویسندگان ایران» (اول اردیبهشت ۱۳۴۷) بود و سهم مهمی در شکل‌گیری کانون نویسندگان دوره‌ی دوم (پیش از انقلاب بهمن ۵۷) داشت.

از سال ۱۳۳۰ که نشریه‌ی «اندیشه» را منتشر کرد تا آخرین روزهای زندگی، علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی به مدت ۶۷ سال در عرصه‌ی مطبوعات و روزنامه‌نگاری تحلیل‌گر مسائل ایران و امور بین‌المللی (به‌خصوص مسائل خاورمیانه) بود.

با نمایان شدن طلوعه‌های انقلاب، علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی با شور فراوان به استقبال آن رفت و مفتون شورانگیز حرکت میلیونی مردم شد و وعده‌های فریبکارانه‌ی آیت‌الله خمینی در خصوص حفظ حرمت آزادی‌ها و دخالت نکردن ملایان در امر حکومت را راست پنداشت و در نوشته‌هایش همراهی‌هایی با آنان کرد اما، از آن گروه روشنفکرانی بود که خیلی سریع دریافتند به‌خطا رفته‌اند و واکنش مناسب نشان دادند. و این بار نیز، همان زبان جاندار و پرشور و تیز

حاج‌سیدجوادی برای مقابله با حکومت‌گران تازه به قدرت رسیده در خدمتِ امرِ آزادی قرار گرفت. دو هفته بعد از انقلاب که موضوع مراسم ۱۴ اسفند در سرِ مزار دکتر مصدق مطرح شد و حامیان اسلام‌گرای آیت‌الله کاشانی به طرح روایتِ نادرست ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد دست یازیدند، مقاله‌ی «به تاریخ دروغ نگویند» را نوشت. دو ماه بعد از انقلاب، اردیبهشت ۵۸، که نمونه‌های فاشیسم مذهبی را به عیان دید، مقاله‌ی «صدای پای فاشیسم» را نوشت. این نوشته، سند افتخارِ روشنفکری ایران است. پس از حمله‌ی «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» به سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی، مقاله‌ی «توپخانه‌ای که دروغ شلیک می‌کند» را نوشت. در مقابله با گنجاندن اصلِ ولایت‌فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقاله‌ی «این معامله از اساس باطل است» را نوشت.

پس از اجبار به ترک ایران، علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی با همان صداقت و خیرخواهی و ایران‌دوستی به فعالیت‌های قلمی خود در شکل‌های گوناگون ادامه داد. مقاله‌های این دوره‌ی زندگی او در همکاری مداوم با نشریه‌ی «نگین» و دیگر نشریات برون مرزی، آئینه‌ی کارنامه‌ی پلشتِ جمهوری حکومت اسلامی است. در این دورانِ تبعیدِ ناخواسته نیز، همچون گذشته، هیچ‌گاه از پای ننشست و به مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر خود ادامه داد. و مانند همیشه قلم و قدم‌اش در خدمت آزادی و عدالت و سربلندی ایران و مردم ایران بود.

علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی به‌رغم همه‌ی مرارت‌ها و سختی‌های جان‌کاه که به جان خرید، به اصول انسانیِ خود وفادار ماند و زندگیِ شرافتمندانه‌اش گواه روشنی است بر شرف روشنفکری ایران که او نجیبانه از آن پاسداری می‌کرد.

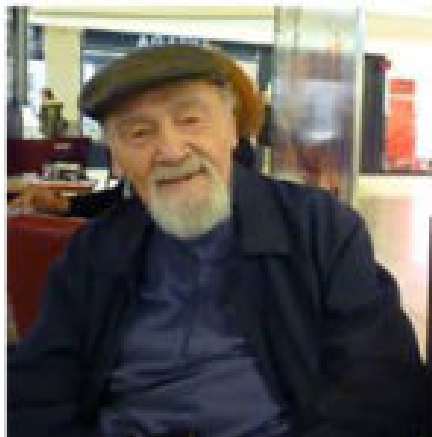
یاد بیدارش همیشه با ماست.

همراه با صمیمانه‌ترین مراتب همدلی و همدردی با بانویِ بزرگوار کیان کاتوزیان (حاج‌سیدجوادی)، یار و همسر فداکارِ زنده‌یاد علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، و فرزندان‌شان لیلا و نگار حاج‌سیدجوادی و سایر بستگان.

هومن آذرکلاه، رسول آذرنوش، فرهاد آسور، مریم آسور، داریوش آشوری، مستوره احمدزاده، حمید احمدی، کمال ارس، جمشید اسدی، احمد اشرف، محمد اعظمی، بیژن افتخاری، کوروش افطسی، جواد اکبرین، رضا کرمی، بابک امیرخسروی، بهمن امینی، جلال ایجادی، کاظم ایزدی، فریدون بابائی‌خامنه، مهران براتی، مهدی برزین، بیژن برهمندی، علی بنوعزیزی، سهراب بهداد، حسن بهگر، مسعود بهنود، بهروز بیات، هوشنگ بیات، منصور بیاتزاده، ناصر پاکدامن، بیژن پیرزاده، امیر پیشداد، پروین تاج، تقی تام، منیژه تام، نیره توحیدی، حمیدرضا جاودان، اقدس جاویدی، سیروس جاویدی، میهن جزنی، فرشید جمالی، محمدرضا جواهریان، اشرف حاج‌سیدجوادی، سروش حبیبی، فرنگیس حبیبی، علی حجت، حسن حجت، محسن حسام، فاطمه حقیقت‌جو، بیژن حکمت، نسیم خاکسار، مهدی خان‌بابا تهرانی، هادی خرسندی، اسماعیل خویی، مهرداد درویش‌پور، فرشته دوانلو، ریموند رخشانی، منوچهر رسا، بیژن رستگار، علی رضوی، محمود رفیع، پری رفیع، انوشه رفیع، فرهنگ رکنی (اخوی)، احمد رناسی، سعید رهنما، فضل‌الله روحانی، ناصر زراعتی، مجید زربخش، ماندانا زندیان، ایران زندیه، فرانسواز ساعدلو، هوشمند ساعدلو، هایده سپه‌پور، سعید سنجابی، هوشنگ سیاح‌پور، اکبر سیف، اسد سیف، بیژن شاهمرادی، منصوره شجاعی، گلنار شفیعی، روحی شفیعی، شهلا شفیق، خدیجه شکیبائی کمره‌ای، حماد شبانی، علی شیرازی، زهرا صداقت‌پور، علی‌اکبر صفائی‌ان، جمال صفری، دارا عزیزی، فرزانه عظیمی، رضا علامه‌زاده، کاظم علمداری، همایون علیزاده، داود غلام‌آزاد، مسعود فتحی، فرهاد فرجاد، منصور فرهنگ، سیاوش قائنی، فرشته قریشی، شهرام قنبری، همایون کاتوزیان، فرشید کاظم‌نیا، محسن کدیور، کاظم کردوانی، بهزاد کریمی، اسفندیار کریمی، زریون کشاورز صدر، بهاره کشاورز صدر، مازیار کشاورز صدر، بهزاد کشاورزی، علی کشتگر، منیره کیان‌وش، علی گوشه، کریم لاهیجی، علی لیمونادی، حسن ماسالی، مهناز متین، علی متین‌دفتری، مریم متین‌دفتری، هدایت متین‌دفتری، مجید مجابی، نوش‌آذر مجللی، آذر محلوجیان، محمد مروج، نادر مزکی، بنفشه مسعودی، مهران مصطفوی، بهروز معظمی، ژیلا معظمی، شیوا معیری، عباس معیری، هایده مغیثی، مجتبی مفیدی، حسن مکارمی، ابراهیم مکی، محمد منتظری، ناصر مهاجر، علی‌اکبر مهدی، محمدعلی مهرآسا، مسعود مولازاده، باقر مؤمنی، زیبا میرحسینی، علی میرسپاسی، هوشنگ ناصری، حسن نایب‌هاشم، شیدا نبوی، علی ندیمی، فرهاد نعمانی، مسعود نقره‌کار، علیرضا نوری‌زاده، پرتو نوری‌علا، عطا هودشتیان، هرمز هوشمند، شیدان وثیق، نادر وهابی، محسن یلفانی، حسن یوسفی اشکوری.

---

# یاد اندیشمند آزاده، دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی را گرامی می داریم



نام دکتر حاج سیدجوادی در ایران با دفاع از حقوق بشر و دموکراسی و آزادی در هم آمیخته است. او با قلم خویش به جنگ استبداد رفت و از شنیده نشدن صدایش نومید نگشته، و با اراده ای خستگی ناپذیر، چهره سیاه دیکتاتوری را افشا کرد.

زنده یاد، علی اصغر حاج سیدجوادی در برابر بی عدالتی ها، چه در دوران رژیم شاهنشاهی، و چه در زمان حکومت اسلامی، ساکت ننشست و خیلی زود، "صدای پای فاشیسم" را شنید و با قلم و اندیشه به مخالفت با آن برخاست.

ناگزیر ایران را ترک کرد و در شهر پاریس، ساکن شد. در دوره تبعید، همچنان قلم و زبان آن زنده یاد همراه و همسو با مبارزان راه آزادی، دموکراسی و لائسیته از حرکت باز نماندند. بارها، او

را در تظاهرات مختلف برای دفاع از آزادی و علیه استبداد و ظلم نه فقط در ایران، بلکه در منطقه و جهان می دیدیم.

زنده یاد دکتر حاج سیدجوادی از دوستان انجمن ما بود و در مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، دادخواهی و علیه حکم اعدام همراه وحامی ما بود. دوبار در یادمان "قتل های زنجیره ای" و "کشتار تابستان 67" در شب یادمان سخنرانی کرد.

ما با درود به زندگی پرافتخار این مبارز نستوه، درگذشت این آزادیخواه روشنفکر را به خانواده او، به ویژه همسر ارجمندش، خانم کیان کاتوزیان و دختران آن زنده یاد تسلیت می گوئیم.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران - پاریس

تیر 1397

---

**دوست و همراه همیشه مبارز ما ،  
محمود رحمانیان  
ما را به درود گفت**



در سحرگاه شنبه ۱۶ یونی ۲۰۱۸، دوست و همراه همیشه مبارز ما، محمود رحمانیان مارا بدرود گفت و از میان ما رخت بر بست. محمود یکی از چهره‌های فعال و مبارز در عرصه سیاسی و فرهنگی بود که قلبش برای مردم می‌تپید و تا آخرین لحظه حیات به جامعه و مردم دردمند می‌اندیشید. دریغ که پس از یک دوره بیماری جانکاه از پیش ما رفت. جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران فقدان این شخصیت مبارز را به خانواده، دوستان و همراهان او تسلیت می‌گوید و در پی‌گیری راه او برای همگان آرزوی پیروزی و موفقیت دارد.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

22 ژوئن 2018 - اول تیرماه 1397

---

# نامه تسلیت جمعی در سوگ طاهر احمدزاده



طاهر احمد زاده

۱۳۹۶-۱۳۰۰

چراغ عمر پُر بار طاهر احمد زاده پس از عمری افروختگی در هوای



## آزادی و عدالت اجتماعی، خاموشی پذیرفت.

فعالیت های اجتماعی و سیاسی طاهر احمد زاده در خراسان با تأسیس **کمیته آزادی و عدالت اجتماعی** در ۱۳۲۱ آغاز شد و در سال های همراهی با نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران در دولت دکتر محمد مصدق، گسترش و ژرفا یافت و از همان سال ها و تا پایان عمر، دکتر مصدق برای طاهر احمد زاده معیار دولتمردی و الگوی رهبری سیاسی باقی ماند. پس از کودتای ۲۸ مرداد طاهر احمد زاده گردانند<sup>۱</sup> اصلی نشست های مخفی نهضت مقاومت ملی در مشهد بود و به عنوان نمایند<sup>۲</sup> جبه<sup>۳</sup> ملی در خراسان شناخته می شد.

طاهر احمد زاده در فاصل<sup>۴</sup> سال های ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷ در جایگاه **چهر<sup>۵</sup> ملی - مذهبی همواره کوشند<sup>۶</sup> سیاسی و فرهنگی بود و همراه مطالبات اجتماعی در خراسان حضوری پُر رنگ داشت. در نخستین کنگر<sup>۷</sup> جبه<sup>۸</sup> ملی در تهران به عنوان نمایند<sup>۹</sup> خراسان حضور و سخنرانی داشت و در همین سال ها البته بارها زندان سیاسی را تجربه کرد و سرانجام در پائیز ۱۳۵۰ در دادگاه نظامی لشکر ۷۷ خراسان به ده سال زندان محکومیت یافت و در آستان<sup>۱۰</sup> انقلاب بهمن آزاد شد.**

طاهر احمد زاده در دولت موقت بازرگان به استانداری خراسان برگزیده شد. اما فشار پیگیر دفتر آیت الله خمینی به دولت بازرگان موجب شد که ایشان از سمت استانداری، پس از چند ماه، استعفا دهد. سخنرانی طاهر احمد زاده در مراسم درگذشت آیت الله طالقانی و تأکیدش بر انحراف انقلاب بهمن ۵۷ و ضرورت انقلابی دیگر، **خشم آیت الله خمینی را برانگیخت و به دنبال آن بازداشت شد و دستنوشته هایش در انتقاد از شیوه های رهبری خمینی به دست مأمورین افتاد و شدیدترین شکنجه ها را در زندان به او روا داشتند. در همین ایام سومین فرزندش مجتبی - بعد از مسعود و مجید، از رهبران و اعضای سازمان چریک های فدائی خلق، که در نظام سلطنتی تیرباران شده بودند - نیز در جمهوری اسلامی دستگیر و اعدام شد. با این همه طاهر احمد زاده که در زندان رژیم سلطنتی نماد مقاومت و بُردباری بود، در زندان جمهوری اسلامی - که تحملش قابل قیاس با زندان زمان شاه نبود - همچنان اسطور<sup>۱۱</sup> پایداری و همچون پدری برای زندانیان جوان باقی ماند. طاهر احمد زاده آخرین بار در سال ۱۳۸۰ از زندان جمهوری اسلامی آزاد شد. احمد زاده به رغم این همه بیداد در درازنای عمر پُر بارش در قامتِ بلندبالای آرمان های مردمی اش تا پایان عمر استوار ایستاد و نامی نیک و میراثی فراموش نشدنی از خود در تاریخ معاصر میهنمان به یادگار گذاشت.**

سوگ طاهر احمد زاده سوگ ملی کوشندگان آزادی و بهروزی میهنمان است. در گذشت او را، افزون بر خانواده<sup>۱</sup> ارجمندش، به هم میهنان به ویژه به نسل جوان کشورمان که امانتداران آزادی و بهروزی فردای ایرانند تسلیت می گوئیم.

نعمت آزر، فرهاد آسور، ابراهیم آوخ، احمد اشرف، فروغ اردشیری، ناهید اردشیری، ابوالفضل اردوخانی، غلام ارزانی، بانو اسکندانی، قادر اسکندانی، ناصر اعتمادی، محمد اعظمی، رضا اغنمی، رضا اکرمی، نوروز امید، شهین امیری، بهمن امینی، محمد امینی، ایران انصاری، کاظم ایزدی، حسین باقر زاده، کمال بایرام زاده، خسرو بختیاری، منیره برادران، مهدی برزین، عباس بهشتی، حسن بهگر، سیروس بینا، ناصر پاکدامن، امیر پیشداد، تقی تام، فریبا ثابت، حمید جاذب، حمید رضا جاودان، اسفندیار جاوید، فلور جاوید، اسد جلالی، ناهید جعفر پور، فرشید جمالی، جواد جواهری، حمید جهانبخش، زهره حبیب محمدی، علی اصغر حاج سید جوادی، علی حجت، رضا حدادی، حسن حسام، جلیل حسینی، نسیم خاکسار، مهدی خانبابا تهرانی، هادی خرسندی، اسماعیل خوئی، زهر<sup>۲</sup> خیام، بهروز داودی، مهرداد درویش پور، حسین دولت آبادی، عزت دولت آبادی، ناصر رحمانی نژاد، علی رضوی، فرهنگ رکنی (اخوی)، سعید رهنما، علی رهنما، فتحیه زرکش، هوشمند ساعد لو، علی ستاری، هدایت سلطان زاده، سعید سنجابی، احمد سیف، اسد سیف، اکبر سیف، حماد شیبانی، علی طلوع، بهروز عارفی، بتول عزیزپور، حسن عزیززی، رضا علامه زاده، مسعود علوی بحرینی، سپیده فارسی، محمد فارسی، بهروز فراهانی، ملیحه فرهنگ، داریوش فریدونی، فرهنگ قاسمی، هاید<sup>۳</sup> قهرمانی، شهرام قنبری، مقصود کاسبی، کیان کاتوزیان، فرشین کاظمی نیا، کاظم کردوانی، اسفندیار کریمی، علی کشتگر، رضا کعبی، رئوف کعبی، جمشید گلمکانی، علی گوشه، جلیل مبشری، علی متین دفتری، مریم متین دفتری، هدایت متین دفتری، محمد مروج، نادر مزکی، بهروز معظمی، هاید<sup>۴</sup> مغیثی، مجتبی مفیدی، حسن مکارمی، اصغر منجمی، اسفندیار منفردزاده، مسعود مولازاده، انور میرستاری، پروین میرستاری، میترا میرزا زاده، مهدی ناظر، ناهید ناظمی، شیدا نبوی، جمیله ندائی، علی ندیمی، نیلوفر ندیمی، محسن نژاد، فرهاد نعمانی، زهره نعیمی، حمید نعیمی، علیرضا نوری زاده، پرتو نوری علا، شیدان وثیق، سیروان هدایت، ابراهیم هرندی، محسن یلفانی، فاطمه یوری.

# «علی‌اشرف» به جان شریف بود. و هم به تن

## کاظم کردوانی

علی‌اشرف، دیروز به خاک سپرده شد.

هرچند مدت‌ها بود که تن رنجور را به‌سختی می‌کشید و رفتن‌اش دور از انتظار نبود، پذیرفتن‌اش سخت مشکل است. امروز که در دلِ خاک جای گرفته و هم‌پیمانه‌ی سؤفره‌ی هفت‌هزارسالگان شده است، دردی گُنگِ جان‌ام را چنگ می‌زند.

پاره‌ای از تن خود را از دست داده‌ام و حسرتِ گفت‌وگویی ناتمام مانده، که زندگیِ مرگانجام نقطه‌ی پایان بر آن نهاده است، بر دلام سنگینی می‌کند.

نخستین واکنش، دوست داری که با خود خلوت کنی و با خودت باشی. دست به قلم نمی‌رود و زبان به سخن گشوده نمی‌شود. نه اینکه نخواهی، نمی‌توانی. دست خودت نیست. اما، به‌زحمت به خود می‌قبولانی که باید بنویسی، هرچند جزئی و پراکنده و بیشک نارسا.

در چنین زمان‌هایی، خاطره‌ها، خاطره‌های مشترک، نخستین مهمانِ ناخوانده‌ی این لحظه‌های زندگات می‌شوند و بی‌هیچ ترتیبی کنارت می‌نشینند. گویی دیروز بود، که کنارت نشسته است و آن سخن را که شنیده است به سوی تو خم شده است و به‌نجوا گفته است: «کوور»، ای‌که این حرف رو می‌زنه، یادش رفته که کتاب‌های همین آدم همین حالا توی سانسوره و اجازه نمی‌ده». از روزی حرف می‌زنم که پس از جان باختن محمد مختاری و جعفر پوینده، دعوت شده بودیم به دیدار با وزیر فرهنگ و ارشاد وقت. یازده نفر بودیم که رفتیم تا ... من بودم و علی‌اشرف و محمود دولت‌آبادی و هوشنگ گلشیری و سیمین بهبهانی و فیروز گوران و فریبرز رئیس‌دانا و ... وزیر یادش آمد که در جوانی نخستین کتاب داستانی‌ای که خوانده است از علی‌اشرف بوده است که بر او سخت تأثیر گذاشته است. و از علی‌اشرف به نیکی یاد کرد. واکنش علی‌اشرف به‌جز این نجوایِ زیرِ گوش من، سکوت مطلق بود. جلسه

که پایان گرفت، به‌هنگام رفتن، به علی‌اشرف گفتم بمان تا آخرین نفرها باشیم که می‌رویم (برای هر یازده نفر در آسانسور جا نبود و به‌اجبار در سه، چهار گروه باید می‌رفتیم). یکی دیگر از شرکت‌کنندگان این جلسه هم با ما ماند. در همان فاصله‌ی کوتاهی که آسانسور برود و بیاید تا برویم، آن «یکی» با وزیر از کتاب شعرش گفت که گویا در محاق سانسور بود (که شک داشتم و دارم) و تمنای رفع مشکل داشت! و عجیب این بود که اسم کتاب‌اش را هم به یاد نمی‌آورد! و این، در روزی که به اعتراض و دادخواهی از دست رفتن دوستان نازنین‌مان رفته بودیم! بی‌درنگ در دل مقایسه کردم آن «یکی» را با علی‌اشرف که نماد شرافت بود.

ما شش نفر (هوشنگ گلشیری، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، علی‌اشرف درویشیان، منصور کوشان، کاظم کردوانی) از سوی «جمع مشورتی کانون نویسندگان» انتخاب شده بودیم تا نخستین مجمع عمومی کانون در دوره‌ی جدید را برگزار کنیم. در شب 6 مهر 1377 ما، «کمیته‌ی تدارک مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران»، جلسه داشتیم تا آخرین کارهای این مجمع عمومی را (که قرار بود سه روز بعد، 9 مهر، برگزار شود) سازماندهی کنیم که از سوی دادگاه انقلاب پیکی رسید با احضاریه‌ای که می‌بایست فردای آن روز خود را به دادگاه معرفی می‌کردیم. به‌اجبار جلسه را تعطیل کردیم. نخست، محمد را به خانه رساندم و بعد جعفر را به جایی که می‌خواست و بعد با علی‌اشرف و هوشنگ ماندیم که هر دو را به خانه برسانم. هرچه کردم و کردیم که علی‌اشرف را ببرم کرج، با لجبازی‌های خاص خود که در بیان و علت کارش خالی از لطف هم نبود!، زیر بار نرفت. هرچه من و هوشنگ گفتیم که باهم می‌آییم کرج و باهم برمی‌گردیم و گپ می‌زنیم و ... نشد که نشد! به‌اجبار جلوی «عوارضی کرج» پیاده‌اش کردیم و من هوشنگ را رساندم خانه‌اش و خود رفتم خانه. در اینجا مجال بازگویی ماجراهای بازجویی‌ها و ... ما در دادگاه انقلاب نیست که فرصتی دیگر باید. تیغ داس بی‌مروت که عزیزان‌مان، محمد مختاری و جعفر پوینده، را از دستمان گرفت، دوره‌ای پرمخاطره و هولناکی برای ما چند تن فعالان کانون نویسندگان رقم خورد که نخستین‌اش خانه‌گریزی ما بود. به علی‌اشرف هم گفتم که بیا با هم باشیم که با همان صفای همیشگی‌اش گفت: «باشه، کوور». امیدوارم روزی بتوانم از دوستان بزرگواری صحبت کنم که در آن روزگار پُردلهره و خطرناک یارویاور ما بودند و به لطف فداکاری‌ها و بزرگ‌منشی آنان توانستیم از مهلکه‌های جان‌ستان جان به سلامت ببریم. در همین دوران هم با همه‌ی تلخ‌کامی‌هایمان، نازنین دوستی که از هم‌بندی‌های علی‌اشرف در زندان

شاه بود، سربه‌سراش می‌گذاشت و علی‌اشرف با حرف‌ها و حدیث‌هایش هم خود از خنده ریشه می‌رفت (با همان خنده‌های خاص خودش) و هم غم ما را سبک می‌کرد.

در همه‌ی آن سال‌های کار مشترک‌مان در کانون نویسندگان، علی‌اشرف نمادِ روشنِ دوستی شریف، همراه، بردبار، سخت دل‌بسته‌ی آزادگی و آزادیستی بود؛ همچنان که در همه‌ی عمرِ پُر بارش بود.

سخن گفتن از کارنامه‌ی ادبی علی‌اشرف، چه در پهنه‌ی داستان‌نویسی و چه در عرصه‌ی فرهنگِ عامه و چه در زمینه‌هایی چون کتاب‌های صمد و صفرخان و چه در حوزه‌هایی چون «داستان‌های محبوب من»، مجال و فرصتی دیگر می‌طلبد که در این کوتاه دل‌نوشته نمی‌گنجد. اما به اشاره چند نکته‌ای بگویم: نخست، از دوستان عزیز کانون نویسندگان ایران (هیئت‌دبیران و دیگر فعالان آن) سپاسگزارم برای آنچه در این روزها کرده‌اند، که می‌دانم همه‌ی آن نبوده است که می‌خواستند انجام بدهند. دوم، از روزنامه‌ی «شرق» ممنون‌ام برای صفحه‌ای که به یاد علی‌اشرف گشودند. سوم، نمی‌خواهم گلایه بکنم زیرا «گلایه» آنجا جا دارد که «انتظار»ی باشد. تنها، می‌خواهم به آقایان «متولیان» رسمی فرهنگ کشور بگویم که تا به کجا کینه‌توزی با آفرینندگان فرهنگِ این مرزوبوم! که حتی با یک اطلاعیه‌ی خشک‌وخالی هم نخواستند یادی کنند از نویسنده‌ای نام‌آور و شریف که یک‌عمر، با همه‌ی سختی‌ها و رنج‌هایی که بر او تحمیل کردند، برسرِ پیمانِ عشقِ خود به مردم و کشوراش ایستاد.

به یاد کلامی از شاعر بیداردل‌مان، شاملو، می‌افتم که به تمامی  
برازنده‌ی نازنین علی‌اشرف ماست:

با این همه، ای قلبِ دربه‌در!

از یاد مبر

که ما

- من و تو -

عشق را رعایت کرده‌ایم،

از یاد مبر

که ما

- من و تو -

انسان را

رعایت کرده ایم

خود اگر شاه کار خدا بود

یا نبود

کاظم کردوانی

9 آبان 1396 برابر با 31 اکتبر 2017